



خداوند تعیین کننده‌ی حلال و طیب

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾

❁ از تو سؤال می‌کنند چه چیزهایی برای آن‌ها حلال شده است؟ بگو: (آنچه پاکیزه است)، برای شما حلال گردیده؛ (و نیز) صید حیوانات شکاری و سگ‌های آموخته (و تربیت یافته) که از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آن‌ها یاد داده‌اید، (بر شما حلال است) پس از آنچه این حیوانات برای شما (صید می‌کنند) و نگاه می‌دارند، بخورید و نام خدا را (به هنگام فرستادن حیوان برای شکار) بر آن ببرید و از (معصیت) خدا بپرهیزید که خداوند سریع‌الحساب است.



تحریم یا تحلیل

در سه آیه‌ی ابتدایی سوره‌ی مائده درباره‌ی موادّ غذایی و گوشت‌هایی که در شرع مقدّس تحلیل یا تحریم شده‌اند توضیحاتی داده شد. این آیات، آیات چهارم و پنجم از سوره‌ی مبارکه‌ی مائده است. در سه آیه‌ی گذشته، یک قسمت درباره‌ی موادّ غذایی، گوشت‌هایی که در شرع مقدّس تحلیل یا تحریم شده است، به آن قسمت از گوشت‌ها اشاره‌ای شد. حال این دو آیه تقریباً به تناسب همان بحث درباره‌ی سه مطلب تذکر داده است.

یکی آن حیواناتی که از طریق شکار، آن هم توسط حیوانات شکاری به دست می‌آید و دوم موادّ غذایی که از دست کفار کتابی تحصیل می‌شود و سوم مسأله‌ی ازدواج با کفار اهل کتاب است.

مسأله‌ی اوّل که مربوط به شکار است، می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَكُمْ﴾^۱

در شأن نزول آیه آمده است، جمعی آمدند خدمت رسول اکرم ﷺ گفتند ما کسانی هستیم که با سگ‌های شکاری یا باز شکاری، حیواناتی را شکار می‌کنیم و گاهی که بالای سر می‌رسیم حیوان زنده است، طبق همان شرایطی که داریم ذبحش می‌کنیم و گاهی که می‌رسیم حیوان مرده است و به دست همان حیوان کشته شده است؛ از طرفی هم که گوشت میت و میت‌خواری بر ما حرام است، تکلیف ما در این مورد چیست؟ این آیه در این مورد نازل شده است؛

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ﴾^۱

از تو سؤال می کنند که چه چیزهایی برایشان حلال شده است؟

﴿قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ﴾^۲

به آن ها یک جواب اجمالی داده شده که به آن ها بگو تمام طیبات بر شما حلال است، آنچه طیب باشد حلال و آنچه خبیث است حرام می باشد. کلمه ی طیب در مقابل خبیث است. طیبات در مقابل خبائث و خبیثات است. در قرآن مکرر این دو جمله به کار رفته است؛

﴿وَأَحَلَّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾^۳

اشیای پاکیزه را برای آن ها حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند.

برنامه ی رسول این است که طیبات را برای مردم حلال می کند و خبائث را تحریم می کند یا:

﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾^۴

زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند و مردان ناپاک نیز به زنان ناپاک تعلق دارند و زنان پاک از آن مردان پاک، و مردان پاک از آن زنان پاکند!

﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ﴾^۵ و بعد هم ﴿كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ﴾^۶ تعبیراتی است که نشان می دهد خبیث در مقابل طیب است؛ طیب آن چیز است که پاک و پاکیزه است، دل چسب و مطبوع طبع انسان و نافع به حال انسان است. به بیانی دیگر در همه ی ابعاد و نواحی وجودی او نافع به حال اوست بنابراین طیب است. خبیث آن است که پلید و مضربه حال انسان و نسبت به انسان در همه ی مراحل وجودی اش مفسد است. پس طیب و خبیث به این معنا است. این مطلب نشان می دهد که ملاک مُحَلَّلَات همان طیب بودن است. هر چه در دین مقدس حلال شده طیب بوده است. تکویناً طیب بوده است و هر چه در دین مقدس تحریم شده، تکویناً خبیث و پلید بوده است و

۱- همان

۲- همان

۳- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۷

۴- سوره ی نور، آیه ی ۲۶

۵- سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۴

۶- سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۶

مضربه حال انسان است.

ملاک مُحَلَّل و مُحَرَّم بودن

ملاک مُحَلَّل و مُحَرَّم بودن، طیب و خبیث بودنِ تکوین است یعنی دستگاه شریعت هیچ‌گاه طبیعت را تخریب یا تعطیل نمی‌کند بلکه شریعت مترجم همان طبیعت است؛ تعدیل‌کننده‌ی طبیعت است، یعنی شریعت طبیعت را امضاء و تعدیل می‌کند؛ تخطئه، تخریب و تعطیل نمی‌کند. چون شارع همان کسی است که خالق است، دوتا نیست که بگوییم یکی طبیعت را آفریده و یکی هم شریعت را آورده است، این‌گونه نیست، همان کسی که خالق قوانین طبیعت است، همان شارع برنامه‌ی شریعت است؛ یک گوینده که با دو زبان طبیعت و شریعت سخن می‌گوید. پس ممکن نیست کسی که خودش آفریده است، آفرینش خودش را تخطئه کند و بگوید این باطل است. این چنین نیست؛ آن کسی که آفریده، براساس حکمت آفریده است و آنکه تشریع می‌کند براساس عدل تشریع می‌کند؛ همان که حکیم است، همان که عادل است، همان که خالق است، همان که شارع است بنابراین دستگاه تشریع با دستگاه تکوین هماهنگی می‌کند.

خالق، آنچه را که در عالم کُؤن و در نظام خلقت مُفسِد است برای انسان تحریم کرده و آنچه نافع به حال انسان است را تحلیل کرده، منتها مقیاس طیب یا خبیث بودن تکوینی و دست خود اوست؛ یعنی ما احاطه نداریم به این که فلان چیز آیا برای انسان در همه‌ی مراحلش طیب و نافع است و یا در همه‌ی مراحلش خبیث و مضراست. این را ما نمی‌توانیم بفهمیم. آن کسی که انسان را ساخته و مزاج انسان و مصالح و مفاسد انسان به دست اوست، او می‌داند کدام چیز به حال او نافع یا مضراست. تنها بُعد انسان جسم نیست که فقط در جنبه‌ی جسمی مطالعه کنیم که کدام چیز نافع یا مضراست.

این که درجه‌ی نازله‌ی وجود انسان، وجود جسمانیست، انسان حقیقتش آن روح مجردی است که نفخه‌ی الهیه است.

﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱

از روح خود در آن دمیدم.

انسان مراحل را طی می‌کند؛ در صُلب پدر بوده، در رحم مادر بوده، به این دنیا آمده، بعد به برزخ و محشر خواهد رفت. همه ی این‌ها مراحل وجودی اوست. آن کسی که احاطه دارد به همه ی مراحل وجودی انسان، می‌تواند تنظیم و تشریع کند که کدام کار و کدام چیز در همه ی مراحل خلقت برای انسان مضر است و کدام چیز نافع است و لذا تطبیق تشریع با تکوین به دست اوست. شخص دیگری نمی‌تواند نظر بدهد که برای انسان کدام چیز مضر و کدام چیز نافع است. برای تحلیل، طیب بودن، و برای تحریم، خبیث بودن ملاک است.

اما ملاک طیب بودن چیست؟ یک چیزی، روی چه ملاکی طیب است و روی چه ملاکی خبیث و پلید است؟ این دست ما نیست، این دست خالق عالم است و او می‌داند؛ چه بسا چیزهایی به نظر ما طیب است ولی به نظر خالق خبیث، پلید و مضر به حال انسان است. اگر چه به حسب ظاهر خوب است و بد نیست، چه بسا چیزهایی به نظر ما بد است ولی به نظر او درست و طیب است.

از جمله چیزهایی که در این آیه بر آن تأکید شده است، مسأله ی صید با حیوانات شکاری و آن هم منحصرّاً سگ است. در آیه ی شریفه، حیوانات شکاری زیاد هستند اما آن‌که در آیه شریفه، مورد نظر است آن شکاری است که به وسیله ی سگ تحصیل شده باشد و در فقه ما هیچ حیوانی شکارش حلال نیست مگر سگ شکاری که صید و شکارش حلال است. بقیّه اگر به دست حیوانی کشته بشود میته و حرام است، هر چه می‌خواهد باشد.

به عنوان مثال اگر باز شکاری یک پرنده‌ای را شکار کند و آن پرنده به دست او کشته بشود، میته و حرام است اما سگ شکاری اگر حیوانی را شکار کند و آن حیوان بدست او هم بمیرد این حلال و طیب است.

اینجا ما نمی‌فهمیم چه سری هست که صید سگ طیب است اما صید باز، میته، خبیث و حرام است! ما تشخیص نمی‌دهیم، حال اینکه به نظر ما سگ نجس العین است و در فقه ما طوری است که اگر آب دهان سگ به ظرفی برسد یا اینکه از ظرفی، مایعی را بیاشامد نه تنها

آن مایع نجس می شود بلکه خود ظرف هم نجس می شود. به طوری که با آب پاک نمی شود. اگر در یک ظرف سگ ولوغ کرده باشد یعنی از آن چیزی خورده باشد یا این که لیسیده باشد یا آب دهانش در آن ریخته شده باشد، آن ظرف با آب پاک نمی شود و باید خاک مال بشود؛ در ابتدا خاک مال می کنند و بعد با آب تطهیر می کنند.

سگی که این گونه نجس است و نجاستش به این کیفیت تطهیر می شود اگر حیوانی را شکار کند پاک است؛ یعنی همان جایی که با دهان سگ تماس پیدا کرده، با آب بشویند و بعد هم بقیه اش پاک، طیب و حلال است. این یک نکته ای است! برای ما سوال پیش می آید و می گوییم از آن طرف سگ، با آن کیفیت نجس معرفی شده که حتی با آب هم تطهیر نمی شود و اول باید با خاک تطهیر بشود و بعد هم آب، حالا چه طور شده که اینجا وقتی دهان او به حیوانی می خورد و به زخم او کشته می شود پاک و طیب است؟! این نمونه هایی است از مواردی که ما آن آثار و خواصی که در اشیاء هست و ملاک طیب بودن و خبیث بودن است را درک نمی کنیم.

چه چیزهایی حلال است؟

آیه ی شریفه می فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ﴾^۱

از تو سوال می کنند که چه چیزهایی برایشان حلال شده است.

﴿قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ﴾^۲

به طور اجمال بدانید آنچه طیب بوده، حلال شده است. هر چه طیب، پاک، مطبوع و

نافع به حال انسان است، حلال شده است. بعد از آن جمله ی مُحَلَّلَات می فرماید:

﴿مَا عَلَّمْتُكُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ﴾^۳

آن که صید، جوارح است؛ جوارح: جمع جارحه است؛ جارحه مشتق از جرح است و

کلمه ی جرح هم به معنای کسب و هم در اصطلاح به معنای زخم زدن است. جرح همان کسب و

۱- سوره ی مائده آیه ی ۴

۲- همان

۳- همان

جارج یعنی کاسب و یک جارج هم یعنی مجروح کننده و زخمی کننده. حال به حیوان شکاری، جارج گفته می شود. سگ شکاری را جارج می گویند چون هم برای صاحبش یک منفعتی به دست می آورد، و هم اینکه زخم می زند، و حیوان به دست او کشته می شود. از این جهت جارج گفته می شود.

به اعضاء بدن انسان هم جوارح گفته می شود، از این جهت که وسیله ی کسب است و به وسیله ی این اعضاء و جوارح انسان منافعی به دست می آورد. حال کلمه ی جوارح در آیه ی شریفه مقصود همان حیوان های شکاری است اگر چه کلمه ی جوارح مطلق و عام است یعنی همه ی شکاری ها را در بر می گیرد اما کلمه ی «مُكَلِّبَيْنَ» که بعدش آمده قرینه است بر اینکه مُراد از جوارح در آیه سگ است؛ یعنی سایر حیوانات شکاری منظور نیست چون لفظ «مُكَلِّبَيْنَ» دارد. «مُكَلِّبَيْنَ» جمع مُكَلِّب است؛ مُكَلِّب مشتق از کَلَب است؛ کَلَب در فارسی به معنای سگ است. مُكَلِّب یعنی مُعَلِّم الكَلَب؛ یعنی آن که به سگ آموزش می دهد. مُكَلِّب می گویند، سگ را آموزش می دهد، تعلیم می دهد و تربیت می کند. آیه اشاره به این است.

از این «مُكَلِّبَيْنَ» می فهمیم که مُراد از جوارح هم همان سگ است نه مطلق حیوانات شکاری، شما که مُكَلِّب هستید - یعنی شما که سگ را تعلیم می دهید و آموزش می دهید، شما که تربیت می کنید - اگر چنانچه سگی را آموزش دادید و به دست شما تربیت شد به عبارتی «عَلَّمْتُمْ» تعلیمش دادی،

﴿تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ﴾^۱

از همان موازینی که خدا یاد شما داده است، و به وسیله ی همان سگ را هم تعلیم می دهید،

﴿فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ﴾^۲

هر چه را که این سگ برای شما صید کرد و نگه داشت از آن بخورید، شما آزاد هستید، این برای شما طیب است.

۱- همان

۲- همان

﴿فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ﴾^۱

آنچه را که سگ شکاری برای شما می‌گیرد و نگه می‌دارد از آن بخورید.

﴿وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾^۲

و یکی از شرایط این است، موقعی که سگ را رها می‌کند نام خدا هم برده بشود.

شرایط حلال بودن شکار توسط سگ شکاری

در کتاب‌های فقهی ما بیان شده است که به چه وسیله‌ای و با چه شرایطی سگ شکارش حلال و طیب می‌شود؛ باید آموزش ببیند، مُعَلَّم باشد. کَلْبٌ مُعَلَّمٌ؛ یعنی طوری آموزش دیده باشد که وقتی صاحبش فرمان می‌دهد به سرعت برود، فرمان ایست می‌دهد بایستد. فرمان پیشروی می‌دهد پیش رود، فرمان بازگشت می‌دهد برگردد؛ یعنی این‌گونه باشد، خودرو نباشد، به فرمان صاحبش حرکت کند؛ رفتن، توقف، جلورفتن و بازگشتن به فرمان صاحبش باشد. تعلیم ببیند و از آثار تربیتش این باشد که وقتی شکار را گرفت در آن تصرف نکند و هم چنان نگه دارد تا صاحبش برسد که اگر این‌طور نباشد باز هم حلال نیست. اگر خودش برود و تابع فرمان صاحبش نباشد در آن صورت حلال نیست؛ یعنی اگر خودش شکاری حلال گوشت و نه حرام گوشت مثل آهویا گوزن و... را در بیابان دید و دنبالش رفت و آن را شکار کرد، این حلال نیست بلکه میته است. اما اگر به فرمان صاحب خود برود و صاحبش هم هنگامی که ارسال کند، بسم الله بگوید و مسلمان باشد صیدش حلال است. اما اگر کافر سگ تربیت شده را بفرستد دنبال یک شکاری این حلال نیست؛ باید هنگام ارسال مسلمان باشد و بسم الله بگوید.

در آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

﴿وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾^۳

اسم خدا را براو بگویید (ورها کنید).

در ادامه می‌فرماید:

۱- همان

۲- همان

۳- همان

﴿فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ﴾^۱

یعنی امساک کند، با بسم الله آن را بفرستد، با فرمان شما برود و مطیع فرمان شما باشد وقتی هم که شکار را گرفت، نگه دارد، در آن تصرف نکند تا شما به او برسید. اگر به او رسیدید و هنوز جان در بدن دارد باید طبق همان شرایط ذبحش کنید؛ رو به قبله بخوابانید و بسم الله بگویید و با حربه ی آهنی چهار رگ حیوان را بزنید و ذبحش کنید. اما اگر رسیدید و دیدید هنوز جان دارد و رهایش کردید تا خودش بمیرد باز میته است. حال اگر رسیدید و دیدید کشته شده است عیبی ندارد اینجا حلال است.

با این شرایط که بسم الله گفته اید، مسلمان بوده اید و تربیت هم کرده اید یعنی حرکت حیوان طبق فرمان شما بوده به این معنا که رسیده، گرفته و نگه داشته است و شما هم هنگامی رسیدید که کشته شده است، این میته نیست و حلال است.

در آیه ی شریفه ی «أَحِلَّ لَكُمْ» همه ی طیبات بر شما حلال شده از جمله صید «ما عَلَّمْتُمْ» کلمه ی صید به اصطلاح اهل ادب در تقدیر است صید،

﴿مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ﴾^۲

یعنی آن شکاری که سگ شکاری تعلیم دیده بگیرد و برای شما نگه دارد که کشته اش برای شما حلال است.

﴿وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾^۳

در آخر هم دستور به تقوا می دهد و اینکه همیشه مراقب باشید اعمال و رفتار تان طبق دستور باشد «وَاتَّقُوا اللَّهَ» خداوند سریع الحساب است و در یک لحظه به همه ی حساب اعمال شما می رسد و از تمام زوایا و خفایای اعمال شما هم با خبر است.

حال این به ما یک درس می دهد یعنی شما ببینید سگ در نظر اسلام اگر علم، درونش باشد  هر مقدار علمی دارد - که می تواند شکار را به این کیفیت به دست بیاورد، این علمش در نظر شارع مورد پسند است؛ هنری دارد، کمالی دارد بنابراین سگی که مُعَلَّم شده و آموزش دیده

۱- همان

۲- همان

۳- همان

است در نظر دین مقدّس ارزش دارد. سایر سگ ها خرید و فروش آن حرام است. کلب هِراش به تعبیر آقایان، آن سگی که دوره گرد، ول گرد و هرزه گرد است و هیچ هنری و کمالی هم ندارد و هنر آن فقط پاچه گیری و بُعد درّندگی است و بعد هم ریزه خوار سفره ی این و آن است ارزشی ندارد. کشتن این حیوان هم جایز است. امّا آن کلبی که مُعَلَّم یعنی آموزش دیده باشد خرید و فروش می شود. اگر بخرند و بفروشند این قیمت دارد و اگر کسی چنین سگی را هم بکشد، مانند کشتن انسان دیه دارد. اگر هم کسی سگ شکاری کسی را بکشد، این دیه دارد. پس هم خرید و فروش جایز است و هم قتل آن دیه دارد. این نشان می دهد که در نظر دین مقدّس اسلام یک موجود عالم و تربیت شده هر چه باشد خیلی ارزنده است. چرا که از او کار می آید یا کار آمد است و لذا شاعر هم می گوید:

بالعلم یدرک کلب فی خساسته ما لیس یدرک الانسان لو جهلا

عِلْم این شرف را دارد که سگ با اینکه پلید است و پستی طبیعی دارد در عین حال همین قدر که نور علم بر او تابید و آموزش دید شرف پیدا می کند و به گونه ای بالا می رود که از انسانی که نادان و عاری از تربیت است بالاتر می شود. یعنی انسان جاهل که از وضع ذبح حیوان خبر ندارد اگر گوسفندی را بکشد میته و حرام است چرا؟ چون جاهل و نادان است. نمی داند، تربیت نشده است و نمی داند چگونه باید این گوسفند کشته بشود امّا سگ چون می داند از این جهت شرف دارد.

بالعلم یدرک کلب فی خساسته ما لیس یدرک الانسان لو جهلا

سگ با همه ی آن پلیدی، چون علم، هنر و کارآمدی دارد، بر انسان نادان و عاری از تربیت شرف و برتری دارد. «مُعَلَّم الکلب حل فی ذبیحته» سگ آموزش دیده ذبیحش حلال است. کشته اش حلال است.

مُعَلَّم الکلب حلّ فی ذبیحته و جاهل الذّبح فی افساده عملا

امّا آن آدمی که موازین ذبح حیوان را نمی داند کارش فاسد است اگر هم حیوان حلال گوشت - گاو یا گوسفندی - را هم بکشد این میته و حرام است این اثر تربیت است.

سگ اصحاب کهف یا بلعم باعورا؟

سگ اصحاب کهف چون سربه آستان اولیای خدا نهاده، در ردیف آدم ها درآمده و جزو آدم ها حساب شده است. چون قرآن او را در ردیف آدم ها قرار داده است. تعداد اصحاب کهف را می شمارد می گوید:

﴿وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ﴾^۱

اصحاب کهف هفت نفر و هشتمین آن ها سگشان بود که این سگ در ردیف آن ها قرار گرفته است.

﴿سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ﴾^۲

چرا؟

﴿وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ﴾^۳

چون سگ شان سربه آستانشان نهاده است، در مقابل اولیای خدا خاضع شده است همین مقدار که سر در آستانشان نهاده است، شرف پیدا کرده و در ردیف انسان ها درآمده است، اما از آن طرف بلعم باعورا انسان بوده است، خیلی عجیب است وقتی قرآن می گوید او انسان بوده عالم هم بوده، دانشمند روحانی هم بوده، علوم آسمانی هم داشته است ولی در عین حال چون پشت به خدا کرده است

﴿أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ﴾^۴

او به پستی گرایید.

او چون به زمین و لذات زمینی (دنیاوی) گرویده، در ردیف سگ درآمده است.

﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ﴾^۵

مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را بیرون

می آورد، اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند.

۱- سوره ی کهف، آیه ی ۲۲

۲- همان

۳- سوره ی کهف، آیه ی ۱۸

۴- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۶

۵- همان

این منطق قرآن نشان می دهد که سگ چون در مقابل اولیای خدا خضوع کرده و سر به آستان بندگان صالح خدا نهاده، در ردیف آدم ها شده است اما بلعم باعورا، انسان دارای علم و دانش هم هست ولی چون پشت به خدا کرده در ردیف سگ ها درآمده است.

﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾^۱

انسان در هر مسیری تربیت بشود همان طور می شود، حال اگر سگ تربیت بشود، این قدر ارزش دارد واقعاً این انسان با این همه عظمت و شرافت اگر در تربیت انبیا قرار بگیرد به کجا خواهد رسید.

عالم بزرگی می گوید من در مجلسی بودم، سفره به سبک قدیم پهن و قدح های بزرگ دوغ سر سفره بود و قاشق های چوبی رنگین گذاشته بودند و با همان قاشق ها می خوردند، در گذشته این گونه بود که مردم به هم محبت داشتند و سؤرا مؤمن را شفا می پنداشتند و می گفتند کسی که بدنش با یک غذایی تماس پیدا کند از آن به قصد شفا می خوردند. حالا دیگر انسان ها از هم بدشان می آید. دیگر کسی در لیوان کسی آب نمی خورد. گاهی لیوان خالی هم هست، حتی گاهی نیم خورده، قابل قبول است اما اگر در آن لیوان کسی آب خورده، دیگر با آن لیوان آب نمی خورد، این چه وضعی است؟ آن روابط معنوی و روحانی، آن طیب نفس، آن صفای نفسی که در میان مسلمان های تربیت شده در مکتب قرآن بوده، دیگر نیست. آن معنویت و آن محبت و صمیمیت در کار نیست.

قدیم یک ظرف دوغی می گذاشتند یک قاشق هم در آن بود و با آن قاشق همه می خوردند؛ بعد ایشان می گوید من در کنار آن سفره بودم، یک قاشق چوبی بود، این قاشق چوبی را رنگین و ظریف می تراشیدند. برای خوردن دوغ یک قاشق برداشتم دیدم این شعر در دسته ی آن نوشته شده که خیلی برای من جالب بود. نوشته بود:

چوب ضعیف را اگرش تربیت کنی جایی رسد که بوسه گه خسروان شود

این را می گفتند و از لب آن می خوردند. بزرگان لب قاشق را بر لب خودشان می گذارند و

۱- همان

۲- نیم خورده

می خورند. این چوب بوده و ارزشی نداشته ولی تربیت شده، تراشیده، رنگ و ظرفیتش کرده اند، حالا دیگر بوسه گاه خسروان شده است.

اگر انسان تربیت شود چه می شود؟! به لقای خدا می رسد. در غرفه های «جَنَّةِ الْمَأْوَى» مسکن می گیرد که سلام خدا به او برسد.

﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾^۱

فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می گردند.

﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعَمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۲

سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام آن سرا، وقتی نشستند در غرفه های بهشتی، فرشتگان از جانب خدا سلام براوی آورند.

﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ﴾^۳

این تربیت انسانی است.

جمع بندی بحث صید

به هر حال این آیه ی شریفه مربوط به شکار سگ بیان شده است. در میان حیوانات شکاری تنها سگ آموزش دیده، -کَلْبٍ مُعَلَّمٍ- به این کیفیت شکارش حلال و طیب است. مطلب دوم مربوط به مواد غذایی اهل کتاب است. مواد غذایی که ما از کفار، یهودی و نصرانی می گیریم، آیا این حلال است یا نه؟ فرمود:

﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾^۴

امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده؛ و (همچنین) طعام اهل کتاب، برای شما حلال است.

دوباره در خصوص طیبات سخن به میان آمده است. هر چه طیب و پاکیزه است، حلال است از جمله مواد غذایی که از طرف اهل کتاب به شما می رسد.

۱- سوره ی رعد، آیه ی ۲۳

۲- سوره ی رعد، آیه ی ۲۴

۳- سوره ی یس، آیه ی ۵۸

۴- سوره ی مائده، آیه ی ۵

﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾^۱

چون می‌دانیم که کفار چند قسمت‌اند: یک بخش آن‌ها کافر کتابی است، یعنی کافری که اهل کتاب هستند، به کتاب‌های آسمانی اعتقاد دارند، مانند مسیحیان که به کتاب انجیل اعتقاد دارند یا یهودیانی که به کتاب تورات اعتقاد دارند؛ به همه‌ی این‌ها اهل کتاب می‌گوییم که به کتاب آسمانی اعتقاد دارند. اینکه عمل نمی‌کنند مطلبی است. این‌ها معتقد به حضرت عیسی و موسی علیهم‌السلام هستند این‌ها کافر کتابی هستند، این‌ها احکام خاصی غیر کفار حربی و غیر کتابی دارند. درباره‌ی این‌ها فرمود که طعام این‌ها به شما حلال است.

طعام به حسب ظاهر باز به صورت مطلق می‌آید. یعنی هر مواد غذایی حتی گوشت که از آن‌ها برسد. کما اینکه برخی مفسرین اهل سنت اینگونه معتقدند. فقهای اهل سنت هم قائلند که خوردن ذبیحه‌ی اهل کتاب حلال است ولی در فقه شیعه اینگونه نیست یعنی ذبیحه‌ی آن‌ها بر ما حلال نیست. طعامی که از آن‌ها بر ما حلال است همان حبوبات و فواکه است. در ذیل همین آیه، روایتی هم از امام صادق علیه‌السلام داریم که فرمود:

﴿عَنْ يَطْعَامِهِمْ هَاهُنَا الْحُبُوبُ وَالْفَاكِهَةُ غَيْرَ الذَّبَائِحِ الَّتِي يَذْبَحُونَ﴾^۲

منظور از طعام اهل کتاب حبوبات و میوه‌ها است، نه ذبیحه‌های آن‌ها، زیرا هنگام ذبح کردن نام خدا را نمی‌برند.

﴿فَإِنَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا﴾^۳

چون در موقع ذبح، اسم خدا را نمی‌برند حلال نیست. چون یکی از شرایط حلیت ذبیحه، این است که نام خدا در هنگام کشتن آن برده شود؛ پس چون اسم خدا را نمی‌برند از این جهت حلال نیست. پیش از این در آیه‌ی شریفه گفتیم:

﴿وَمَا أَهْلَ لَيْعٍ لِّلَّهِ﴾^۴

آن‌که به نام غیر خدا ذبح شود این میته و حرام است. بنابراین او دیگر وجود ندارد که این

۱- همان

۲- شیخ حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۶۶

۳- همان

۴- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳

آیه همان را تحلیل کند چون تناقض پیش می آید.

در آیه قبلی فرموده است هر چه غیر خدا اسم برده شود این حرام و میتة است و چون اهل کتاب در ذبحشان اسم خدا را نمی برند و روبه قبله هم نمی کنند از این جهت حرام است. شرط این است که ذابح باید مُسْلِم باشد، روبه قبله و با شرایط اسلامی ذبح کند، به غیر از این حرام است. گاهی اوقات شخصی آیه ای را به حسب ظاهر برداشت می کند و می گوید: گفته شده طعام حلال است چون طعام اهل کتاب حلال است پس گوشت آن ها نیز حلال است؛ غافل از اینکه هر آیه ای را که می خواهیم مدّ نظر قرار دهیم باید یک آیه ی دیگری هم داشته باشیم. آیات دیگر هم باید ضمیمه آن شود تا بفهمیم که آیا راجع به این آیه نظری دارد یا خیر. آیا تفسیر می کند و یا تخصیص می زند. حتّی اگر در خود قرآن هم مخصّص آن نباشد در روایات داریم. ما احکام را تنها از خود قرآن استنباط نمی کنیم. فقهای ما استنباط احکام را به ضمیمه ی بیان قرآن که سنّت است انجام می دهند. خود قرآن می فرماید: من بیان می خواهم

﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۱

و ما این ذکر [= قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آن ها

روشن سازی.

قرآن نازل شده بیان می خواهد. خود قرآن اجمال دارد، ابهام دارد. بیانش گاه در خود قرآن است، گاه نیست. در بیان رسول است آنجا که می فرماید: ﴿تُبَيِّنْهُ﴾ تو بیان کنی، در بیان ائمّه ی اطهار علیهم السلام است پس ما نمی توانیم صرفاً یک آیه را مدّ نظر قرار دهیم. برخی تصوّر می کنند که وقتی یک آیه فرموده است طعام اهل کتاب پاک است، بنابراین گوشت هایش پاک است و ذبیحه اش هم پاک است، آیه این گونه نیست. باید به آیات دیگر برسیم،

﴿الْقُرْآنُ يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا﴾^۲

بعضی از آیاتش مُفسّر بعضی دیگر است،

﴿الْقُرْآنُ يَنْطِقُ بِبَعْضِهِ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ﴾^۳

۱- سوره ی نحل، آیه ی ۴۴.

۲- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۳۵۲.

۳- شریف الرضی، نهج البلاغة (للصّحیحی صالح) ص: ۱۹۲.

وگاهی هم مبین در خود قرآن نیست، در کلام رسول یا ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام است. پس به هر حال کسی نمی‌تواند یک آیه از قرآن را مدّ نظر بگیرد، و تصوّر کند سواد قرآنی هم دارد، همین یک آیه را ملاک قرار دهد. در احکام اینگونه نیست. کتاب الله ملاک است اما با بیان کتاب الله.

بیان کتاب الله گاهی در خود قرآن و گاهی در بیان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و عترت است. باید به آن‌ها مراجعه شود و لذا دیدیم در آیه‌ی قبلش ﴿مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ﴾^۱ آن‌که به غیر نام خدا ذبح شود میته است و طبق همان آیه این طعام تفسیر می‌شود. پس این طعامی که گفتیم که از اهل کتاب بر شما حلال است بجز ذبیحه‌ی آن‌ها است. سایر این اشیاء از قبیل حبوبات و میوه‌جات و این‌ها بر شما حلال است. اما ذبیحه‌ی آن‌ها بر شما حلال نیست.

این نکته نیز قابل توجّه است، برخی از فقها کافر کتابی را نجس نمی‌دانند و یا برخی خود اهل کتاب را نجس می‌دانند، هر دو گروه درباره‌ی ذبیحه، میته می‌دانند. یعنی هیچ فرقی نمی‌کند، چه آن‌کس که اهل کتاب را پاک می‌داند، چه آن‌کس که پاک نمی‌داند، همه معتقدند که ذبیحه آن‌ها میته است.

درباره خود آن‌ها بعضی قائلند که اگر با دست‌ترهم با آن‌ها ملاقات کنیم پاک است و عیبی ندارد. اما در بعضی فتواها روی مدرک فقهی دیگری که دارند قائلند که پاک نیست و اگر با دست مرطوب با آن‌ها ملاقات کنیم نجس می‌شویم. اما به هر حال ذبیحه‌شان میته است و حلال نخواهد بود.

لفظ (اليوم) هم که بیان شده است، معلوم نیست آن روز، روز فتح خیبر بوده یا روز غدیر خم بوده و یا روز عرفه! در اینجا اختلاف هست. ولی آن نوع اختلافی که قبلاً در آیه داشتیم نیست، چون این مربوط به معاشرت شما مسلمان‌ها با اهل کتاب است.

قبل از نزول آیه محدود بودند، رفت و آمد نداشتند، اینکه مسلمان‌ها به مهمانی کفار بروند یا مهمانی بدهند ممنوع بود، این جایز نبوده است.

تا زمانی که حکومت اسلامی در شبه جزیره‌ی عربستان سیطره پیدا کرد، بقیّه هم تحت

الشَّعَاع این حکومت، محدودیت هایشان برطرف شد. چرا که دیگر خوف این وجود ندارد که مسلمانان تحت تأثیر قرار بگیرند. چون سیطره با مسلمانان است. منع رفت و آمد در خانه هایشان یا مهمان کردن آن ها رفع شد. معاملات و معاشرت هم به این کیفیت جایز شد. اما ذبیحه ی آن ها میته است. تنها با خود آن ها ملاقات و معاشرت کنید. اما آن فقیهی که به نجاست آن ها فتوا داده است، باید مراعات کند که اگر با رطوبت ملاقات کرد، دستش را آب بکشد آن فقیهی که پاک می داند دیگر در معاشرت منعی ندارد. پس این به معاشرت مربوط است، به ذبیحه مربوط نیست.

ازدواج با اهل کتاب؛ آری یا خیر؟

مطلب سوّم هم که اجمالاً عرض می کنیم این که فرمود ازدواج با آن ها، جایز است،

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾^۱

زنان پاکدامن از مسلمانان، و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلالند؛

اگر می خواهید با زن های پاکدامن مسلمان ازدواج کنید یا با زن های پاکدامن کافر

مسیحی و یهودی که محصناتند؛ یعنی پاکدامند.

منافاتی ندارد کسی مسیحی باشد، عفیف و پاکدامن هم باشد. ازدواج با زنان پاکدامن

مسلمان و زنان پاکدامن کتابی، کافر کتابی جایز است.

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا

آتَيْنَهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾^۲

زنان پاکدامن از مسلمانان، و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلالند؛ هنگامی که مهر آن ها را

بپردازید.

منتها اینجا هم اختلاف است میان آقایان فقها که آیا مرد مسلمان می تواند با یک کافر

کتابی ازدواج کند دائم یا موقت. اینجا محلّ اختلاف است و لذا فقها نظر می دهند که مطلقاً جایز

است. هم ازدواج دائم و هم ازدواج موقت با آن ها جایز است. ولی اکثر فقها قائلند بر اینکه ازدواج

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۵.

۲- همان.

موقت جایز است. یعنی یک مرد مسلمان، اگر بخواهد با یک زن مسیحی یا یک زن یهودی ازدواج کند، به صورت موقت جایز است و نه ازدواج دائم. فقها در این آیه ی شریفه هم با قرائن خود به صورت آیه و روایات استفاده می کنند بر اینکه ازدواج موقت منظور است،

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾

وقتی که مهرشان را بدهید.

دادن مهر لازم است حالا ازدواج دائم باشد یا موقت فرقی نمی کند. اما شرط این است که ﴿مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ﴾ باشند یعنی از طریق عفت شما وارد بشوید و نه زنا. ﴿غَيْرِ مُسَافِحِينَ﴾ یعنی سِفاح درکار نباشد. ﴿وَلَا تَتَّخِذِي أَخْدَانٍ﴾^۱ خدن هم نگیرید. اخدان؛ جمع خدن است. خدن در لغت به معنای رفیق پنهانی است، بطور مثال مردی با زنی یا زنی با مردی در خفا دوست بشود. به این خدن گفته می شود. آیه اشاره به این دارد که اگر گفتیم با آن ها ازدواج کنید، باید ازدواج از طریق مشروع باشد، چه موقت باشد چه دائم، ازدواج مشروع باشد، از طریق زنا نباشد. ﴿غَيْرِ مُسَافِحِينَ﴾ سِفاح؛ یعنی زنا، که ممنوع است و ﴿تَتَّخِذِي أَخْدَانٍ﴾ دوست پنهانی گرفتن. خیال نکنید که چون پنهان است جایز است.

در زمان جاهلیت این گونه بوده است قبل از اسلام، مردی با زن نامحرم اجنبی مثلاً دوست پنهانی می شد، گاهی زنا آشکار بود می دانستند. گاهی پنهانی بود این ﴿تَتَّخِذِي أَخْدَانٍ﴾ اشاره به آن است که آیه ی شریفه آن را نهی می کند، شما حق ندارید این کار را بکنید. دنیای امروز ما بدتر از این است و برایشان مایه ی افتخار هم هست. اگر در زمان جاهلیتی که بوده است می گویند همه جاهل و نیمه وحشی بودند یا وحشی بودند، حالا دنیای متمدن و دنیای فرهنگی امروز چگونه است؟ یعنی ﴿تَتَّخِذِي أَخْدَانٍ﴾ نیستند؟ دوست پنهانی نمی گیرند؟ مردی با زنی، زنی با مردی، چه بسا مایه ی افتخار هم حساب بشود. در برخی مناطق اگر دختری، پسری را بعنوان رفیق پنهانی نداشته باشد اصلاً بی عرضه و بی هنر است. اگر با پسریا دختری در خفا دوست نباشد، رفیق نباشد به درد نمی خورد. آیا به این کیفیت، افتخار حساب می شود.

در زمان جاهلیت، افتخاری نبوده است، پنهانی می گرفتند، کسی نفهمد و این هم خودش قرینه بر این بوده که اینجا آیه مربوط به متعه است؛ یعنی موقت است.

این را می خواستند قرینه برای ما بگیرند؛ برای اینکه زن دائم داشتند. کسی شک نمی کند که این زن دارد یا دوست پنهانی اش است. اما اگر صیغه بگیرد یا به قول ما عقد موقت داشته باشد غالباً پنهانی است.

چون کسی که زن دائم دارد از ترس او علناً زن دیگری را نمی گیرد پنهانی یک زنی را متعه می کند، چون شبهه بوده است و لذا روی این تکیه شده است و حالا شما که می خواهید عقد موقت داشته باشید، مراقب باشید، خیلی اشتباه نشود، نگفتم زنا باشد و نگفتم رفیق پنهانی بگیرید، عقد مشروع اسلامی باشد با شرایطش عقد دائم یا عقد موقت مشروع. خلاصه خدن نداشته باشید ﴿مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ﴾ نباشید رفیق پنهانی نگیرید.

در زمان جاهلیت به آن کیفیت بوده است. در دنیای فعلی از آن بدتر هم قانونی شده است و آدم خوف این را دارد که در داخل کشور خودمان هم امر (ازدواج موقت) اسلامی نشود.

آن زمان، جاهلیت بوده است. حال در دنیای تمدن هم بدین گونه است. خوف این را داشته باشیم که نکند خواهر و برادر انقلابی تصوّر کنند چون دیگر انقلابی شده، خواهر و برادر شدند، نکند این گونه باشد که حالا مرد وزنی با این عنوان که خواهر و برادر انقلابی اند، به هم نزدیک بشوند و گاهی شنیده می شود ما عقد محرمیت خواندیم، سؤال هم که می کنیم فلان دختر با فلان پسر می گویند ما عقد محرمیت خواندیم یعنی با هم باشیم دیگر پرهیز نمی کنیم اما زن و شوهر نیستیم، عقد محرمیت خوانده ایم.

سؤال می کنند، یعنی چه؟ این چه حرفی است؟ آیا در جوّ شیعه و مسلمان ها این حرف معنا دارد؟ یعنی چه عقد محرمیت خواندیم؟ یک پسر جوانی با دختر جوانی با هم باشند.

چند سال پیش بود، یک دختر خانمی زنگ زد و گفت که ما یکجا درس اخلاق می خوانیم؛ مجلسی داریم، پسر ها، دختر ها هم هستند، درس اخلاق می خوانیم؛ بعد مجلس من با پسری در خانه ی خودمان یا خانه او همان مباحث را با هم مباحثه می کنیم. پدر و مادر من خبر ندارند این جایز است؟ از جنبه شرعی می پرسید. گفتیم: یعنی شما دختر جوان با یک پسر جوان

در خلوت چه می‌کنید؟ گفت: هیچ ما خودسازی می‌کنیم. آنجا چون درس اخلاق و خودسازی خواندیم با هم مباحثه می‌کنیم. خوف آن می‌رود که این اسلامی بشود و تصوّر کنند چون باهم دیگر نزدیکند، خواهر و برادرند و این کلمه‌ی خواهر و برادر شبهه‌انگیز شده است. این کلمه‌ی خواهر و برادر را، اگر همان آقایان و خانم‌ها یا بانوان و آقایان می‌گفتند بهتر نبود؟ خواهران و برادران که گفته می‌شود شبهه‌انگیز می‌شود. بعضی از اذهان قدری مریض هستند یا مریض القلوبند. به فرموده ی قرآن،

﴿فَيَظْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾^۱

بعضی از دل‌ها بیمار است،

بیماری شهوت درون آن‌هاست، دنبال بهانه می‌گردند تا یک کلاه شرعی درست کنند، سرش بگذارند و بعد هم طبق هوای نفسانی خودشان عمل کنند.

اخلاص در عمل

آخرایه هم تهدید می‌کند:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ﴾^۲

مراقب باشید دست‌ور دین را با دقت رعایت کنید، بعضی مطالب را دست‌آویز قرار ندهید، اگر بنا بشود در پوشش دین و اسلام، راه کفر پیمایید و از راه ایمان خارج بشوید، اعمالتان حبط است. تمام اعمال خوبی که انجام داده‌اید بی‌ارزش خواهد شد.

﴿مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۳

در عالم آخرت زیانکار خواهید بود. اعمال و حسنات خودتان حبط و بی‌ارزش می‌شود و در عالم آخرت هم جزء زیان‌کاران هستید و تهی دست خواهید بود. حساب تقوا و اخلاص است اینکه کلاه‌گذاری شرعی در هیچ شأنی از زندگی ما نباشد. از ما اخلاص می‌خرند.

امام کاظم علیه السلام که این روزها منسوب به آن حضرت است؛ برای آن حضرت خروارها پول

۱- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۲.

۲- سوره ی مائده، آیه ی ۵.

۳- قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۸۲۳-۱۳۳

آوردند اما ایشان قبول نکرده است، فقط یک زن، یک پیرزنی با اخلاص یک درهم با یک کلاف نخ داده است، او را قبول کرده اند.

شیعه ها در نیشابور سی هزار، پنجاه هزار درهم سهم امام جمع کردند، خیلی پول بود؛ مقدار فراوانی هم لباس و پارچه و فراهم شد، به فرد معتمدی دادند که به مدینه خدمت امام کاظم علیه السلام بیاورد. در آن روز با آن راه های دور و نبود وسایل مسافرت، حمل بار هم سنگین بود. این را حرکت دادند و جمعیتی آوردند به مدینه، بعد هم چون زمان تقیه بود، می خواستند به هر کسی تحویل ندهند امام را بشناسند و تحویل بدهند، هر کسی مدعی شد که من امام هستم به او ندهند. برای اینکه تحقیق کنند مسائلی را می نوشتند، می بستند بعد هم مهر می زدند، می گفتند مهر باز نکرده جواب داده بشود؛ اگر سرنامه را باز نکرده جواب دادند، آن امام است و پول ها را به او تحویل بده، اگر بدون اینکه باز کند جواب نداده است، تحویل نده و لذا این افراد حامل به مدینه آمدند. جمعیتی بودند. مسائل را خدمت امام آوردند. مقدماتی داشت، قدری بی راهه و اشتباه رفتند تا اینکه خادم امام آن ها را راهنمایی کرد. خدمت امام علیه السلام رسیدند، امام فرمود: من جوابش را داده ام؛ یعنی هنوز ندادند به امام، ایشان فرمود جواب مسائل شما نوشته شده است. این ها دیدند هنوز تمام مسائل باز نکرده و به امام نداده اند، تمام مسائل نوشته شده است. فهمیدند همین امام است. مال ها را خدمت امام علیه السلام آوردند، امام نگاه کرد به این ها و فرمود: همه ی این را بردار، تمام این سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و تمام این ها را به صاحبانشان برگردان! من قبول نمی کنم، مال آن شطیطه را بیاور!

شطیطه اسم آن پیرزن بود موقعی که این ها می خواستند بیایند فقط یک درهم آورده بود، یک درهم خمسش بوده است. حالا برخی آقایان می پرسند که ما خیلی درآمد نداریم، ما خمس نداریم، خیال می کنند باید درآمد زیاد باشد تا خمس داشته باشد. سال خمسی که رسید یک تومان هم برای آدم مانده باشد، دو ریالش خمس است، یک، یک تومانی! نه اینکه حالا هر کسی باید زیاد داشته باشد تا خمس بدهد. کسی که سال خمسی اش رسیده است یک کیلو برنج از مواد غذایی اضافه مانده است، در سال خمسی، همان یک کیلو برنج خمس دارد، باید حساب کند

هرچقدر می شود خمس بدهد. یک تومان فقط مانده است، دوریالش خمس است. این زن هم حساب کرد یک درهم خممش بوده است، با یک کلاف نخ آورده است. هنگامی هم که تحویل می داد گفت:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ﴾^۱

یعنی برای من شرمندگی است که من یک درهم برای خدا آوردم. ابا ندارد حق را هر میزان باشد می پردازد. این مرد اساساً فراموش کرده بود که چنین چیزی هست. امام فرمود: در بار شما آن کلاف نخ را بیاور، با آن درهم تازه متوجه شدند که خمس آن پیرزن داخل بارشان هست آوردند و تحویل امام دادند و امام همان یک درهم را با یک کلاف نخ قبول کرد.

بعد فرمودند: من هم برای شطیطة هدیه ای دارم، این چقدر ارزش دارد که انسان محب و مخلص باشد. او یک درهم با یک کلاف نخ سهم امام داده است، در مقابل امام برای او هدیه می دهد، فرمودند: من هدیه ای دارم، پول ها را به صاحبانشان برگردان، یک کیسه با چهل درهم داخل آن برای آن شطیطة دادند. سپس فرمودند: این کیسه را به او بده و یک پارچه ی کفنی از قطعات خودشان را که برای کفن نگه داشته بودند دادند و فرمودند: این را به شطیطة بده. هدیه ی من است به او بگو که وقتی توبه آنجا رسیدی، نوزده روز بیشتر از عمرش باقی نیست. از این چهل درهم، شانزده درهم برای خودش خرج کند بقیه را هم برای بعد از وفاتش بگذارد تا برایش خرج نکنند. این هم کفن او باشد من خودم هم برای نماز او و تجهیز او خواهم آمد این عظمت اخلاص است.

بعد فرمودند: اما من آن روز که آمدم، مرا دیدی کتمان کن، به کسی اظهار نکن، چون در شرایطی بودند که تقیه لازم بود. امام در مدینه و شطیطة در نیشابور است. فرمود: من خود حاضر می شوم و لذا این مرد آمد و به شطیطة بشارت داد و آن زن هم خیلی خوشحال شد. نوزده روز بیشتر نگذشت که او از دنیا رفت، این مرد می گوید من امام را دیدم سوار بر مرکبی رسیدند، جنازه اش را

۱- احمدی میانجی، مکاتیب الأئمة عليهم السلام؛ ج ۴، ص ۵۱۶.

تجهیز کردند، نماز بر او خواندند و دفن شد. این اخلاص است ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾  تقوا داشته باشید. آن چه از شما می خواهند اخلاص در عمل است. زیادی عمل لازم نیست؛ زیاد نماز خواندن، زیاد روزه گرفتن، زیاد مال دادن نیست. اگر یک درهم در راه خدا با اخلاص داده بشود می پذیرند، اما هزارها را نمی پذیرند. این روزها، روز شهادت امام کاظم علیه السلام است، ایشان خود به نیشابور آمدند و جنازه ی آن زن را با احترام تجهیز و دفن کردند. اما جنازه ی خودشان را هنگامی که از زندان بیرون آوردند چهار غلام جنازه را در حالیکه نمی دانم آیا غل و زنجیر هم هنوز در دست و گردن امام کاظم علیه السلام بود یا نبود آوردند.

صلی الله علیک یا مولانا یا ابا ابراهیم

